

معرفی کتاب

«از مردمک‌ها» منتشر شد



کتاب «از مردمک‌ها» تازه‌ترین دفتر شعر فرزاد آبادی است که به‌تازگی در نشر سیب‌سرخ منتشر شده است. این شاعر در همین زمینه در گفت‌وگو با مهر، با اشاره به تفاوت این دفتر شعر با سایر آثار خود عنوان کرد: «از مردمک‌ها» یازدهمین کتاب شعر من است و با اولین دفتر شعرم فاصله‌ای تقریباً بیست ساله دارد. اما اینکه این کتاب ادامه منطقی یا غیر منطقی کتاب‌های دیگر باشد، منتقدان باید بگویند یا حتی مخاطبان حرفه‌ای شعر البته می‌توانم روی این مسئله تأکید کنم که دغدغه‌های من در این دفتر شعر مثل دغدغه‌هایم در کتاب اولم یعنی «جن جنونی» موضوعات اجتماعی و انسانی است. وی ادامه داد: بیست و هفت شعر کوتاه این دفتر همچنان که از نام کتاب برمی‌آید اشعاری اجتماعی است. شاید مخاطب سوال کند این عبارت «مردمک‌ها» به کدام «مردمک‌ها» اشاره دارد؟ من می‌گویم فرقی ندارد. موضوع اصلی همان «کاف» است که در انتهای آن «مردم» می‌آید و آن کلمه را در وضعیتی دیگری قرار می‌دهد. آن نگاهی که کافر را در دل خود دارد. کاف مصغر، کوچک کننده، خردکننده، خوردکننده حرفی که برای یادیده گیری می‌آید برای اشاره به حاشیه‌تراندن این شعرها محصول بررسی از یک مقطع زمانی است که البته محدود به مصرف نمی‌شود. آبادی گفت: جرقه کتابی درباره شعر شهری که از قضا نام اثری از من است از شعرهای خودم در ذهنم زده شد، اما در نهایت شعرهای خودم را از جرقه بررسی و تحلیل کتاب بیرون گذاشتم. به آنها فکر کردم اما در باره آنها ننوشتیم. در این حد می‌توانم بگویم شعرهای من زمینی هستند و با هر بیت بیگانه گفتوگویی کنند، اعتراض می‌کنند، همدردی می‌کنند. شعر می‌شهری است از آدم، مردم و دیگری می‌تواند خالی باشد. خون این شعر، انسانی است. این به نفع حذف حیوان و طبیعت و نیست. این شاعر تأکید کرد: کلمه انسان برای من خاص است. او اهل مصدره کردن جهان برای خودش تنها نیست. باید از تمام کلماتی که استفاده می‌کنیم، فرهنگ تازه لغاتش را کنار آن بگذاریم. به باور من در ده‌های دیگری، اگر شعرهای «از مردمک‌ها» نبودند به دنیا نمی‌آمدند. کتاب «از مردمک‌ها» صدای مردمی است که وسط شهر راه می‌روند، از اتوبان به سفر می‌روند، از وسط میدان‌ها می‌دوند به خیابان‌ها، اما به چشم نمی‌آیند. همان مردمی که با دفتر چه‌های درامشان خون‌بینی خود را پاک می‌کنند.

انتشار فلسفه دلوز؛

فیلسوف مشهور قرن ۲۱

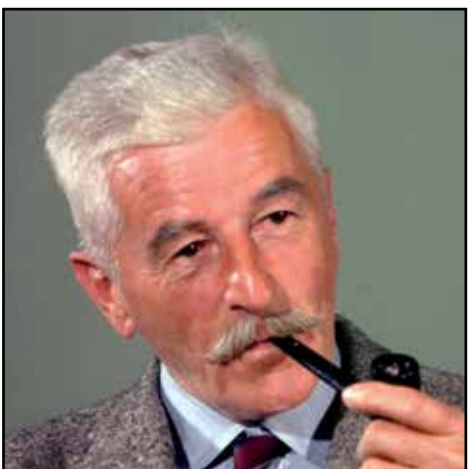


کتاب «فلسفه دلوز» در زمره تازه‌ترین تولیدات انتشارات علمی و فرهنگی است که به قلم دانیل وارن اسمین و با ترجمه سید محمد جواد سیدی روانه بازار کتاب شده است. وارن اسمین در این کتاب با شرح و تفصیلی کامل مخاطب خود را با جهان اندیشه ژیل دلوز آشنا می‌کند و با شرحی روشن از حرکات و مسیرهای اندیشه‌وی سعی می‌کند به مخاطب خود نشان دهد که یکی از بزرگ‌ترین فلاسفه معاصر جهان چگونه امکانات تازه‌ای برای اندیشیدن خلق می‌کند تا نه تنها اندیشه را به زندگی متصل کند که زندگی را نیز فراتر از محدودیت‌های فردیت بشناسد. به گزارش خبرگزاری مهر، این کتاب در بخش نخست خود به سراغ ارتباط دلوز با فلسفه تاریخ رفته و از این رهگذار پس از معرفی هستی‌شناسی درون ماندگار دلوز به بررسی ارتباط اندیشه‌های او با آثار افکارانی چون لایبنیتس، هگل و مانت می‌پردازد. کتاب در ادامه به شرح منظومه فلسفی دلوز می‌پردازد و نظریه حساسیت و نظریه هنری وی را شرح می‌دهد و به بررسی دیالکتیک، آنالکتیک، اخلاق و سیاست در تفکر وی وارد می‌شود. بخش بعدی کتاب شرحی است بر پنج مفهوم دلوزی شامل میل، زندگی، احساس، امر نوو امر گذشته. کتاب در بخش جداگانه‌ای نیز به ارتباط اندیشه او با فیلسوفان معاصر از جمله دریدا، بدیو، پی‌یر کلو سوفسکی و پال پتن پرداخته است.

فاکنر به طریقی نوشت که انگار هیچ کس پیش از او در ادبیات انگلیسی قلم نزده بود، انگار پیش از آنکه او دست به قلم برد، سنت و تجربه ادبی شکل نگرفته بود

اغراق آمیز که عادتش بود نوشت: «من از مخزن زغال سنگ برمی‌داشتم و به چرخ دستی می‌ریختم و آن را هل می‌دادم در جایی می‌ریختم که آتشکار بتواند آن را در دیگ بخار بریزد... من در مخزن زغال سنگ با چرخ دستی‌ام می‌زی در دست کرده بودم... طی شش هفته شب‌ها بین ساعت ۱۲ تا ۴ صبح گور به گور را نوشتیم، بی آنکه یک کلمه از آن را تغییر بدهیم. بعد از آن برای اسمیت فرستادم و به او نوشتم که با این اثر یا به شهرت می‌رسم یا به خاک سیاه می‌نشینم.» فرقی نمی‌کند که حقیقت نوشتن این اثر چه باشد، باز هم فاکنر فهمید که اثری خاص نوشته است. اثری که باخشم و هیاهو قیاس خواهد شد.

فاکنر همیشه ستایشگر بزرگ نویسندگان شاخص داستان کوتاه بوده است؛ چخوف، هاتورن، ادگار آلن پو و به ویژه شرود اندرسون. فاکنر از همان آغاز داستان‌های کوتاه خود را برای نشریات داخلی می‌فرستاد و طی سالیان متعددی در پاسخ به تلاش‌های خود مجموعه‌ای از قصه‌های مر جوعی گردآوری کرد. در دسامبر ۱۹۲۸ با عصبانیت اعتراف کرد: «من کاملاً مطمئنم که استعداد نوشتن داستان کوتاه را ندارم، هیچ‌وقت نمی‌توانم داستانی کوتاه بنویسم، با وجود این به دلایلی نامعلوم همچنان به نوشتن آن‌ها ادامه می‌دهم و با خوش بینی خستگی‌ناپذیر آن‌ها را برای اسکرابینر می‌فرستم تا محکشان بزنم.» عاقبت، حدود یک سال بعد، مجله‌ی فوروم داستان کوتاه «بیک گل سرخ برای امیلی» را پذیرفت. انتشار همین اولین داستان کوتاه او در نشریه‌ی معتبر، بهترین داستان فاکنر شناخته شد و بیش از هر یک از دیگر قصه‌های او در جنگ‌های ادبی به چاپ رسید و منتقدان آن را به‌عنوان اثری ادبی سویی رمان‌هایش ستودند. اهمیت این داستان برای فاکنر در زمان خود فرصت کسب درآمدی جداگانه را برای او فراهم آورد و حرفه و شهرتش به بار نشست. در ایران داستان کوتاه‌های فاکنر با عنوان «هیراث فاکنر» در نشر افق به چاپ رسیده‌اند که با ترجمه احمد اخوت تحت عنوان «جنگل بزرگ»، «گنج‌نامه»، «کارگاه دهکده»، «اسب‌ها و آدم‌ها» و «میس جینی و زنان دیگر» گردآوری شده‌اند.



به بهانه زادروز ویلیام فاکنر
خلبان ناشی و شوالیه داستان‌نویسی



رمان نویسی توانمند اتفاق نظر داشتند. فاکنر در نگارش ادبیات داستانی برای کودکان به هیچ روی استعداد کمی از خود نشان نداده بود، اما بجز یک داستان برای دختری هشت ساله، هرگز این تجربه را تکرار نکرد. درخت آرزو در ۱۹۶۷ پس از درگذشت فاکنر به چاپ رسید. طرح بعدی خلاقانه او دست‌نویس‌هایی برای زمانی بود تحت عنوان پرچم‌ها در غبار که در آینده به عنوان اثری بزرگ و معتبر شناخته شد. فاکنر در نیمه راه نگارش رمان سومش گفت: «تاگهان کشف کردم که نوشتن کاری فوق‌العاده زیباست - می‌توانی مردم را واداری تا روی پاهای خود بایستند و سایه‌ای بیفکنند. حس کردم همه این مردم در اختیار من‌اند و به محض آنکه کشفشان کردم خواستم آن‌ها را برگردانم.» اما تحلیل سومین رمان برای مطبوعات کار آسانی نبود. وسعت و پیچیدگی پیرنگ داستان پرچم‌ها در غبار دست و پاگیر می‌شود. از همین روی، فاکنر که عمیقاً نومیاد شده بود آن را برای دیگر ناشران فرستاد و پیش از آنکه انتشارات هارکورت بریس و شرکان را بپذیرد، ۱۱ ناشر آن را رد کردند و هارکورت نیز چاپ این اثر را منوط به اصلاح اساسی و کم کردن حجم آن دانست. فاکنر که به تنهایی از پس این کار بر نمی‌آمد، با دوستی قدیمی تماس گرفت تا به او کمک کند، بن و اسون نویسنده‌ای که در آن زمان در نیویورک کار گزار ادبی بود. آن دو دست‌نویس را به یک چهارم رساندند و نقطه تأکید را در رمان بارزتر نشان دادند. نسخه خلاصه‌شده در ژانویه ۱۹۲۹ انتشار یافت، اما به‌عنوان «پرچم‌ها در غبار» که فاکنر آن را برگزیده بود، بلکه با نام سار توریس. بیشتر منتقدان، وفاداران و نیز شکاکان قدیم احساس کردند که فاکنر راه خود را پیدا کرده است. هنری ناش اسمیت گفت: «من تصور می‌کنم آقایی فاکنر به‌عنوان نویسنده‌ای صاحب سبک و مشاهده‌گر دقیق سرشت

کتاب خواند و وام‌دار تمام نویسندگان بزرگی شد که پیش از او بودند و از شهرت و نگاه خیره جهان گریخت و مأمون و اناق مطالعه‌اش بود

گفت: «آفرین جانم». به می‌سی‌سی‌پی خودمان برگشتم. خانواده باریم شغلی دست و پا کرد، مسئولیت اداره پست، با می‌کر دند. اما فاکنر توانست ساختار و نظم را بر غنای نثر خود حاکم سازد و با بهره‌گیری از تخیل، آثاری کاملاً چندوجهی بیافریند. او توماس ولف را بیش از فیتز جرال دو همیگونی می‌ستود و در توجیه خود می‌گفت: «ولف شکست را به اعلا ترین درجه ترسیم کرد، چون برای آنچه کوشید و احتمالاً می‌دانست از عهدش بر نمی‌آید، شهامت بی‌کران داشت.» زمانی که فاکنر در همان مسیر «اعلا ترین درجه شکست» گام نهاد، خود را در مرتبه دوم ارزیابی کرد، چون واقف بود که او نیز همانند وولف به ناممکن دست زده بود و تقریباً در همان آتش قدسی می‌سوخت.

جهان‌گریخت و مأمون اناق مطالعه‌اش بود. فاکنر روزی را به یساد می‌آورد که نگارش خشم و هیاهو را شروع کرد: «انگار یک روز در ریاستم که بین من و همه ناشران و سیاهه کتاب‌ها وجود داشت. به خودم گفتم حالا می‌توانم بنویسم.»

ابداع شیوه سیلان ذهن

فاکنر بیشتر به توماس ولف شبیه است، کسی که سبیل واژه‌ها چنان دست‌نویس‌هایش را در خود غرق می‌کرد که چندین ویراستار باید دوباره این دست‌نویس‌ها را به رمان تبدیل می‌کردند. اما فاکنر توانست ساختار و نظم را بر غنای نثر خود حاکم سازد و با بهره‌گیری از تخیل، آثاری کاملاً چندوجهی بیافریند. او توماس ولف را بیش از فیتز جرال دو همیگونی می‌ستود و در توجیه خود می‌گفت: «ولف شکست را به اعلا ترین درجه ترسیم کرد، چون برای آنچه کوشید و احتمالاً می‌دانست از عهدش بر نمی‌آید، شهامت بی‌کران داشت.» زمانی که فاکنر در همان مسیر «اعلا ترین درجه شکست» گام نهاد، خود را در مرتبه دوم ارزیابی کرد، چون واقف بود که او نیز همانند وولف به ناممکن دست زده بود و تقریباً در همان آتش قدسی می‌سوخت.

فاکنر، مانند همه نوایغ، خود را دست‌کم در پرتو نور خویش، مافوق توانایی‌هایش تصویر و ارزیابی کرده بود. باری، زمانی که در نگرش به خود صادق تر بود، به‌فلسه آثارش دستی زد و گفت: «یادگار چندان بدی نیست که از خودت به جا بگذاری.»

بیوگرافی فاکنر از زبان خودش

فاکنر در ۱۹۲۰ داستانی کوتاه با نام «بیک گل سرخ برای امیلی» را در مجله فوروم منتشر کرد که در سراسر کشور توزیع می‌شد. مسئولین مجله از او خواسته بودند تا شرح حالی از خود به همراه داستان بگذارند و فاکنر با طنز و اغراقی خاص این شرح حال کوتاه را نوشت: «در اوان زندگی، مذکر و مجرد در می‌سی‌سی‌پی به دنیا آمدم. پس از آنکه پنج سال در کلاس هفتم منامم، مدرسه را اول کردم. در بانک پدر بزرگم به کار مشغول شدم و قدر نوشیدنی شفا بخش او را فهمیدم. پدر بزرگم آن را از چشم کارگر تأسیساتی دید. به تأسیسات چی سخت گرفت. جنگ شد و انونیوم انگلیسی‌ها را دوست داشتم. خلبان آ. اف. سی شدم. سقوط کردم. برای دولت انگلیس ۲ هزار پوند خرج برداشتم. خلبان باقی ماندم. باز هم سقوط کردم. ۲ هزار پوند دیگر برای دولت انگلیس آب خورد. پادشاه گفت: «بس است.» خلبانی را‌ها کردم. این بار ۸۴ دلار و ۳۰ سنت. پادشاه



۲۵ سپتامبر ۱۸۹۷ مصادف با ۴ مهرماه زادروز شوالیه بزرگ ادبیات در سراسر جهان است. نویسنده‌ای که ایرانیان او را خوب می‌شناسند، اما شاید به دلیل دشوار خوانی آثارش اقلیت کتابخوان با او مأمون هستند. نویسنده‌ای که او را پایه‌گذار سبک سیلان ذهن می‌دانند و بسیاری از نویسندگان پس از او کوشیدند راه او را بی‌بگیرند، اما کمتر موفق شدند، چرا که جهان تنها به ویلیام فاکنر نشسته در قله نیاز دارد و بس. تأثیر شمار اندکی از نویسندگان مدرن بر شکل و ماهیت ادبیات داستانی قرن بیستم عمیق‌تر از ویلیام فاکنر بوده است. جیمز جویس را معمولاً در هنر داستان‌نویسی با فاکنر قیاس می‌کنند اما این دونویسنده عملاً فقط تشابهاتی ظاهری دارند. استفاده از تجربه بومی و منطقی‌های به‌عنوان مضمون، ساختار تجربی و غیر متعارف رمان‌های آن دو بازی بساوازه‌ها و راه‌های معنای سنتی‌شان.

فاکنر به طریقی نوشت که انگار هیچ کس پیش از او در ادبیات انگلیسی قلم نزده بود، انگار پیش از آنکه او دست به قلم برد، سنت و تجربه ادبی شکل نگرفته بود. او این سنت را از نو آفرید و رمان را رها کرد تا به واسطه سیلاب نیرومند، متلاطم و مقاوم تا پدید زبان بتواند بهتر از گذشته در خدمت قرن بیستم باشد، زبانی که راه خود را از میان زمان و مکان و تجربه گشود تا داستان انسان مدرن را بگوید، به‌نحوی که در عین تراژدی خنده‌دار هم باشد. فاکنر به‌شیوه خود نوشت؛ خواه جیمز جویس، ویر جینیا وولف، جوزف کنسراد و دیگران وجود داشتند یا نداشتند.

زندگی فاکنر همانند نگارش او خاص بود. او بر خلاف اف. اسکات فیتز جرال که در پرینستون تحصیل کرده و زندگی‌اش را در میان طبقه مرفه و باسواد گذراند، بود، هیچ‌گونه مدرک دانشگاهی نداشت که به نام خود بیفزاید و حتی تحصیل اسباب تمسخرش بود و روزگار خود را در میان کشاورزان خاک‌آلود و رفقایی شکارچی خود در حومه می‌سی‌سی‌پی می‌گذراند. او بر خلاف رنست همیگونی که نویسنده‌ای را از طریق روزنامه‌نگاری و انضباط فردی آموخت و خود را در مقام مردی ماجراجو و شکارچی بزرگ در عرصه جهانی شناساند، کتاب خواند و وام‌دار تمام نویسندگان بزرگی شد که پیش از او بودند و از شهرت و نگاه خیره

منتقدان و فاکنر

فاکنر هنگام اقامت در پاریس نگارش پشه‌ها را شروع و پس از بازگشت به آمریکا، در سپتامبر ۱۹۲۶، آن را تکمیل کرد. اگر منتقدان موجب بخور و نمیر را اثری در دیدند که از دوران خود بسطی‌ها جلوتر بود، در مورد «پشه‌ها» نیز همین باور را داشتند. دیویدسون اشاره کرد: «فاکنر نویسنده‌ای است که بر مسند طعن و کتایه به شیوه‌ای تکیه می‌زند که جیمز جویس را به یساد می‌آورد، اما شیوه او چنان راحت و مقبول است که شما تقریباً خشونت آن را نادیده می‌گیرید (سوم ژوئیه ۱۹۲۲)». دیگر تحلیلگران واکنش‌های بسیار متفاوتی از خود بروز دادند، اما همگی کمابیش در ستایش فاکنر به‌عنوان ظهور

